

خالق واژگان
سپید فکری

ابراهیم عمران

روزنامه‌نگار

↓

شاید شناس و اقبال برای امثال من باشد که بتوانند چند خطی درباره خالق و آفریدگار واژه‌هایی بنویسند که آرزوی هر زیست‌بوم فرهنگی می‌بود که چنین والامقامی در آن نفس بکشد و زندگی نماید. زنده‌یاد «بهرام بیضایی» را می‌توان از جمله نام‌هایی دانست که در پی کسب حامی، طرفدار و بالمآل سمیات عمومی نبود. دست کم برای نسل من که با خواندن نمایشنامه‌ها و فیلمنامه‌هایش، با اندیشه و جهان‌بینی‌اش آشنا شدیم، نشان داد که این‌گونه نبود. در سپهر فرهنگی سرزمینی که همگان در پی نام‌آوری از راه‌های گوناگون و لامحاله میانبر کذایی هستند، ایشان جایگاه ویژه‌ای دارد. تقریباً بیش از دودهه که از کوچ اجبارگونه‌اش می‌گذرد، کماکان این‌بلندای فرهنگ اساطیری ما در اوج است و حضیض ذلت را نچشیده و شاید برای کوتاه‌بینان فرهنگی، این آرزو بوده که چنین شود. بارها این نام نمایشنامه‌اش را در ذهن تکرار می‌کردم: «مجلس شبیه؛ در ذکر مصائب استاد نوید ماکان و همسرش رخسید فرزین».

به‌راستی حتی خواندنش نیز دل آرامی عجیبی دارد. انگار تاریخی در آن است که نمی‌توان انکارش کرد. به‌دفعات به اطرافیان پیشنهاد دادم که اسم این نمایشنامه را فقط بخوانند. از همین واژگانی که استفاده کرده‌اند، می‌توان عمق سواد، دانش و جهان‌بینی‌شان را درک کرد. مجلس، ذکر، مصائب، استاد، ماکان (ناکام) رخسید؛ همه این واژه‌ها را می‌توان بارها در ذهن تجسم کرد. جدا از درون‌مایه این نمایش و مایه‌آزهای بیرونی‌اش که منجر به توقیف آن شد - که بحث این کوتاه‌نوشته نیست - آنچه در این نام‌گذاری و دیگر اسامی کارهایشان مشاهده می‌شود، دقت در شناخت جامعه و آدمیانی است که همزیست نویسنده بوده‌اند. شاید تیرگی و به‌روث پنهان این نام‌گذاری هم، در دل و ذات خویش پیام‌های مستتری داشته باشد. انگار دنیایی از مفاهیم ذهنی در خود حمل کند. بیضایی بی‌همتا، در ایران قدر ندید. ذکری شایسته دریافت نکرد. مجلسی در خور برایش برپا نشد؛ حتی شبیه کوچکترین مجالس برای افراد بسیار پایین‌تر از شأن و جایگاه ایشان. استاد کاملی بود که بشارت نوازی ایران اساطیری می‌داد. هر چند ناکام در به‌دست‌آوردن آنچه بدان ایمان داشت. فرزینی که در تک‌تک واژگانش در پی وزارت روشنایی و نور در این سرزمین بود. چندی‌پیش نسخه ترمیم‌شده «غریبه و مه» را نگاه می‌کردم. آیتی که در این فیلم نشان داده می‌شود، همان نوع نگرش بیضایی در نیم‌قرن پیش که تاکنون امتداد داشته را معنا می‌بخشد. همان نگره مطرح‌شده در ابتدای نوشته را معنا می‌دهد که بیضایی در پی جلب‌نظر مخاطب به‌معنای عام‌اش نبود. نه اینکه پسندش جمع‌های روشنفکری خاص باشد؛ بیشتر از آن جنبه که تفکر و اندیشیدن را ارجح و واجب می‌دانست برای مخاطب احتمالی‌اش و چون اندیشه‌ورزی در این‌ملک جایگاه خاصی نداشت، شاید آثارش آنچنان عام‌پسند نبود. هر چند با ساخت «سگ‌کشی» که از فیلم‌های پرفروش سال هم شد، نشان داد که رگ خواب مخاطب عام را هم می‌داند. به‌هر حال جامعه فرهنگی ایران، نامی را از دست‌داد که شاید سال‌ها طول بکشد تا درکی و فهم آنچه در سرش بود را حلاجی کند. آن‌سان که در نامه‌ای به وزارت ارشاد وقت، درباره تعویق فیلم «مسافران» نوشت و تاکید کرد: «شما نخواهید توانست زبان‌های مالی و روحی‌ای که طی سال‌ها به من زدید را جبران کنید». و افسوس که این زبان‌ها کار را به‌جایی رسانید که برای همیشه، مسافر دلداده در موطن شد؛ مسافری که «رگبار» نیز کج‌فهمی‌ها و خواب‌زدگی تصمیم‌گیران را با مرگ خود به تاریخ سپرد. اهل فرهنگی که سهراب‌کشی هنری را بار دیگر یادآوری کرد و افسوس، بیشتر زمانی نمود جان‌گذاری دارد که سیل تسلیت از مقام‌های رسمی هنری و فرهنگی می‌بارد که این خود حدیث دیگری می‌طلبد...

عکس: ایران‌تئاتر

۱۶ ساعت

24 HOURS

hammihanmedia@gmail.com

@Hammihanonline

• صاحب‌امتیاز و مدیرمسئول: غلامحسین کرباسچی
• مشاوران: عباس‌عبدی و احمدزیدآبادی
• سردبیر: محمدجوادروح • معاون‌سردبیر: مهرداد خدیو • دبیر‌آرتاین: شبنم رحمتی
• دبیران‌گروه‌ها: فرزانه طهرانی (اقتصاد) • آرمین منتظری (دیپلماسی و بین‌الملل)
• علی‌ورامینی (رسانه و فرهنگ) • سمیه متقی (سیاست) • الناز محمدی (جامعه) • آرش خاموشی (عکس)
• مدیراداری و آگهی‌ها: شاهرخ حیدری
• مدیر هنری: مهدی قربانی تبار
• هادی حیدری (طرح و کاریکاتور) • حروفچینی و ویراستاری: شهرام هادی

• تلفن روابط عمومی: ۸۸۷۴۹۳۰۰ • تحریریه: ۸۸۷۳۵۲۹۱ • آگهی‌ها: ۸۸۷۳۵۲۰۷ • نشانی: خیابان شهید بهشتی، خیابان پاکستان، کوچه دوازدهم، پلاک ۱۸
• لیتوگرافی و چاپ: همیهن • تلفن چاپخانه: ۰۲۱۴۶۸۲۱۱۱۴ • توزیع: نشرگستر امروز نوین • تلفن: ۰۲۱-۶۱۹۳۳۰۰۰



آرامش در غربت

پیکر بهرام بیضایی نیز همچون بسیاری دیگر از بزرگان فرهنگ ایران
در خارج از ایران به خاک سپرده می‌شود

▼ با فروغ و شاملو چه کردیم؟

بااین‌همه خواندن چنین متنی این پرسش را نیز پیش می‌کشد که چرا ایران، خانه امن و امان بسیاری از هنرمندان و فرهنگیان نیست؟ فراموش نکنیم که در سال‌های اخیر، بسیاری از اصحاب فضل و فرهنگ ایران در غربت جان سپردند؛ از رضا برهانی تا عباس معروفی، از هوشنگ ابتهاج تا فخری خورش، از سیدجواد طباطبایی تا احمد مهدوی دامغانی، از هوشمند عقیلی تا محمدعلی اسلامی ندوشن، با آنها چه کرده بودیم؟ برخی از آنها نام‌شان و جان‌شان با ایران گره خورده بود و تا دم‌آخر نیز فکر ایران رهایشان نکرد. چگونه وطن‌دوستانی چون ایشان را قدر نهدیم و پذیرفتیم، رنج دوری از میهن را به جان بخرند؟ همین چندروز پیش شهرام ناظری از این سخن گفت که اگر مقبره مولانا در ایران بود، وضع این شاعر به رونق امروزی که در ترکیه دفن شده است، نبود. بسیاری به‌دراستی از این سخن او رنجیدند و گفتند و نوشتند که مگر ایرانیان کم سیاست‌گری کرده‌اند از هنر مولانا و اندک بوده است مگر بزرگداشت و ترویج اندیشه این شاعر بزرگ؟ سخن حقی نیز بود، اما فراموش نکنیم که کلام ناظری بزرگ نیز تلنگری کلان نهفته است به همه کسانی که دست‌شان می‌رسد اما کوتاهی می‌کنند در احترام به موازیت فرهنگی ایران. از گذشتگان بگذریم و بیاد آوری با فروغ فرخزاد، احمد شاملو و مهدی اخوان ثالث چه کرده‌ایم. جز این است که دهه‌ها بازدید از گورستان ظهیرالدوله را نیز با انواع ممنوعیت‌ها همراه ساختم؟ و واقعیت نداشت این اخبار تلخ که سنگ قبر شاملو در امامزاده طاهر کرج ارباب‌ها شکستند؟

▼ مطالبه‌ای ملی اما بر زمین مانده

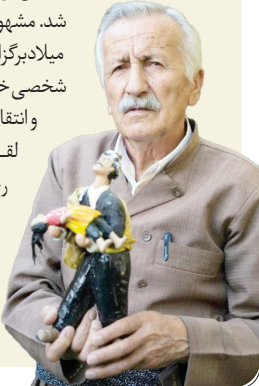
متن کوتاه مژده شمسایی دو نکته مهم دیگر نیز در خود دارد. یکی اینکه، مطالبه‌ای ملی باید شکل بگیرد برای انتشار و اکران آثار توقیفی و مهجورمانده بیضایی و دیگری اینکه، «بهرام بیضایی هرکجا باشد، آنجا ایران است!» درباره مطالبه‌اول، هیئت‌رئیس‌خانه‌سینما ضمن استقبال از این خواست، در بیانیه‌ای نوشت: «برای پیگیری مطالبات مطرح‌شده از سمت مژده شمسایی، در مورد انتشار کتاب‌های منتشرنشده و نمایش فیلم‌های به‌نمایش در نیامده استاد، که قطعاً خواست جمعی همه اهالی فرهنگ و هنر این سرزمین نیز هست، آماده هرگونه همراهی و اقدامی است. چرا که باور داریم پژواک صدا و سخن هنرمند تداوم حیات اوست، آن هم هنرمندی که حیات‌اش صرف تلاش برای تعریف و بازتعریف فرهنگ ایران شد.» بااین‌همه ادامه این بیانیه، مأیوس‌کننده است زیرا می‌خوانیم: «تماشای جمعی آثار سینمایی و خواندن آثار مکتوب استاد بهرام بیضایی را به انتظار خواهیم نشست.»

واقعیت امر آن است که اگر کسی قرار باشد به انتظار بنشیند لااقل این هیئت‌رئیس‌خانه سینما نباید باشد که علی‌القاعده باید آن را جلودار مطالبه ملی انتشار آثار توقیفی بیضایی بدانیم، چنین متنی اما نشان می‌دهد، این همراهی ظاهری نیز چیزی خواهد بود شبیه همه قول‌های بی‌پایه‌ای که بارها داده شده و به جایی نرسیده است. اینها همه در حالی است که اگر هنر بیضایی برای همه آن مقاماتی که برای او پیام تسلیت صادر کردند، اهمیتی داشت، دعوت عمومی از مردم برای تماشای فیلم‌های او در سالن‌های بلاصرف دولتی یا دستور صدور مجوز نشر آثار توقیفی‌اش، ساده‌ترین کار بود. این ساده‌ترین کار، اما در ایران ما به دشوارترین‌ها بدل می‌شود؛ زیرا نه عزم و اراده‌ای وجود دارد، نه نیت صادقانه‌ای. با این تفاسیر ما می‌مانیم و همین وضعیت ناخوش‌کنونی؛ نشان بدان نشان که بهترین آثار سینمایی ایران و بیضایی را نیز، نه نهادهای داخلی، که بنیاد اسکورسیزی در سال‌های اخیر ترمیم کرد. با این تفاسیر شاید حق با بیضایی بود که وقتی راه‌ها بر او بسته شد، بار سفر بست و رفت تا هنرش را که در اعلاترین شکل‌اش بازآفرینی انتقادی ایران زمین بود، تداوم بخشد و باز شاید حق با شمسایی باشد که نوشت: بیضایی هر کجا باشد، آنجا ایران است. زیرا درست‌تر آن است که نوشته شود: هم بسیاری از ما با این ایران مانا که بیضایی آن را به‌نیکی می‌شناخت، غریبه‌ایم و هم بیضایی در ایران کم احساس غربت نکرد.

چهره

درگذشت پدر ژپتوی ایران

عثمان رحمان‌زاده، پیکرتراش و مجسمه‌ساز اهل بوکان که یکی از چهره‌های شاخص هنر خودآموخته ایران و نماد زنده پاسداشت فرهنگ عامه کردستان بود، درگذشت. او سال ۱۳۳۵ در بوکان متولد شد و با اتکا به ذوق شخصی و زندگی‌اش، در کنار مشاغل معیشتی مانند بنایی و کشاورزی، بیش از ۱۵۰۰ پیکره چوبی خلق کرد که بازتاب‌دهنده سبک زندگی، آیین‌ها، مناسبات اجتماعی و سنت‌های مردمان گرد بود. آثار عثمان رحمان‌زاده نه‌تنها در سطح محلی، بلکه در گستره ملی و فراملی هم مورد توجه قرار گرفت و نمایشگاه‌های متعدد آن در سراسر ایران و اقلیم کردستان عراق برگزار شد. مشهورترین این نمایشگاه‌ها سال ۱۳۹۰ در برج میلاد برگزار شد. او باره اندازی «موزه پدر ژپتو» در زمین شخصی خود، گامی ماندگار در حفظ میراث ناملموس و انتقال فرهنگ بومی برداشت و به‌همین دلیل، لقب «پدر ژپتوی ایران» را گرفت. عثمان رحمان‌زاده پس از سال‌ها فعالیت هنری و فرهنگی، شامگاه جمعه ۱۳ دی‌ماه ۱۴۰۴ بر اثر بیماری ربوی درگذشت، اما آثار و میراث او همچنان الهام‌بخش هنر و فرهنگ مردم کردستان است.



کتابخانه

خوانشی روان شناختی از سوگ و خاطره

کتاب «بدرد ارواح»، نوشته نادیا ترانووا که نشر برج به‌تازگی آن را با ترجمه محیا بیات منتشر کرده، با نگاهی عمیق، به دنیای ارواح و زندگی پس از مرگ پرداخته است، همچنین این کتاب تحلیلی روان‌شناختی از فقدان و سوگ، هویت و خاطره، آزادی و رهایی ارائه می‌دهد که به خواننده فرصتی برای تأمل در روابط خانوادگی و شکل‌گیری هویت می‌دهد. نادیا ترانووا در کتاب «بدرد ارواح»، داستان زنی به‌نام آیدا را روایت می‌کند که پس از دریافت تماس مادرش، از رم به زادگاهش مسینا بازمی‌گردد تا وسایل شخصی خود از خانه قدیمی را مرتب کند.



بدرد ارواح
نویسنده: نادیا ترانووا
مترجم: محیا بیات
انتشارات: برج

این بازگشت ظاهراً ساده، آغازی برای مواجهه با سایه‌های گذشته اوست. ترانووا که زبانی مکتب‌به و در عین حال سنجیده دارد، دیالوگ‌ها را کوتاه، بی‌پرده و توصیفات را ساده اما پربار نوشته است تا سنجینی عاطفی داستان را بهتر منتقل کند. این اثر برای علاقه‌مندان به ادبیات روان‌شناختی و داستان‌های شخصیت‌محور، کسانی که به کاوش در خاطره، هویت و پیچیدگی‌های انسانی علاقه‌مندند، بسیار مناسب است. نشر برج این کتاب را در ۲۵۶ صفحه و به قیمت ۲۴۰ هزار تومان منتشر کرده است.

تاریخ

آغاز کنفرانس گوادلوپ



کنفرانس گوادلوپ، جلسه‌ای بود که از چهارم تا هفتم ژانویه ۱۹۷۹ (۱۴ تا ۱۷ دی‌ماه ۱۳۵۷) میان رؤسای دولت چهار قدرت اصلی بلوک غرب (آمریکا، انگلستان، فرانسه و آلمان غربی)، در جزیره گوادلوپ-که یکی از شهرستان‌های فرادریایی فرانسه در دریای کارائیب است-برگزار شد و یکی از موضوعات اصلی آن، بررسی وضعیت بحرانی ایران در آن دوران انقلاب ۱۳۵۷ بود. در این کنفرانس جیمی کارتر رئیس‌جمهور ایالات متحده آمریکا، جیمز کالاهان نخست‌وزیر بریتانیا، هلموت اشمیت صدراعظم آلمان غربی و خود ژنرال دستن، حضور داشتند و بحران سیاسی ایران، جنگ ویتنام و کامبوج، خشونت در آفریقای جنوبی، افزایش نفوذ اتحاد جماهیر شوروی در خلیج فارس، کودتا در افغانستان و خشونت سیاسی در ترکیه، مورد بحث و بررسی قرار گرفت. در این کنفرانس، رهبران کشورهای غربی با دیدن تظاهرات انقلابی و خشم مردم از نظام موجود، همچنین با اطمینان از اینکه روحانیون موضوعی ضد کمونیستی دارند و تغییر رژیم در ایران منجر به قدرت‌گیری کمونیست‌ها نخواهد شد و حتی همکاری ارتش با نیروهای معتدل نزدیک به امام خمینی، می‌تواند منجر به روی کار آمدن حکومتی نزدیک به غرب شود، نجات محمدرضا شاه را غیرممکن دانستند.